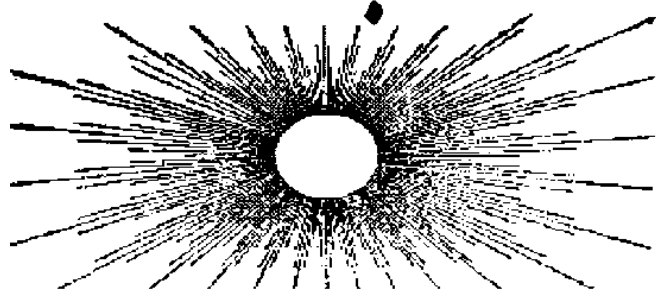




خدا با ما است



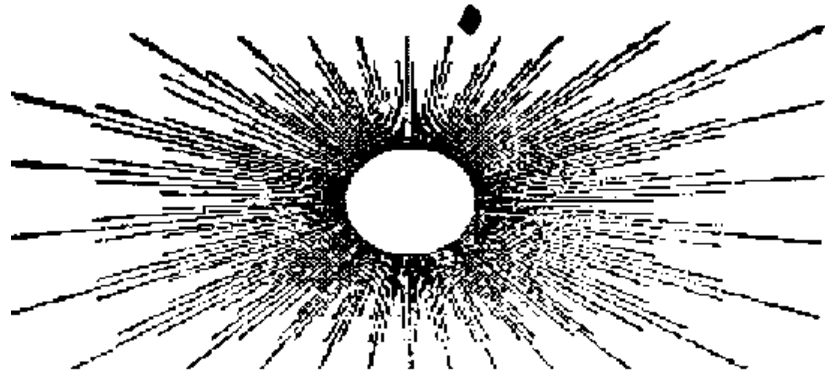
خدا با ما است

نوشته
احمد کسروی



نویسنده کتاب

خدا با ما است



خدا با ما است

نوشته

احمد کسروی

۱۳۲۱

چاپ نخست

تاریخچه این دفتر

این دفتر یک پرسشی را با پاسخ آن در بر میدارد. پرسش را آقای مینویی (از قزوین) کرده اند که در کتاب نامش برده نشده، و چون یک پرسش مغزدار و خود در یک زمینه ارجداری میبود بیک پاسخ گشاده و درازی پرداخته شده. این پرسش و پاسخ یکبار در شماره دوم پرچم نیمه ماهه بچاپ رسیده است ولی چون سخنان آن بسیار ارجدار و خود از چیزهاییست که باید همگی مردم بدانند و بفهمند، از اینرو جداگانه نیز چاپ یافته که همیشه در دسترس باشد.

در این پرسش و پاسخ گذشته از آنکه یک بند بزرگی از آیین جهان (یا بهتر گویم: آیین خدا) بگفتگو گزارده شده و خود چیز است که باید هر کسی بداند و بهر گوشی برسد، بهمبستگی که در میانه دین و دانشها باید بود نیز روشن گردیده است.

این یک جستار ارجمندیست و خود پایه ای در بنیاد پاکدینی میباشد. دین جز از دانشهاست، ولی در همان هنگام با آنها ناسازگار نیست و نباید بود. دین و دانش هر کدام راه دیگری میدارد ولی هر دو یک خواست را پی میکنند: شناخته گردیدن آمیغهای جهان و بهره مندی جهانیان از آسایش و خرسندی. دین باید آنچه را که از دانشها بدست میآید بپذیرد، مگر در جاییکه بهمبستگی با زمینه دین میدارد و از دانشمندان لغزش رخداده که باید آنرا با دلیلهای استواری (همسنگ دلیلهای دانشها) باز گرداند.

دین باید از دانشها سود جوید و در همانحال بآنها دیده بانی کند نگزارد از راه بکنار افتند. اینست آنچه ما درباره دین و دانش و بهمبستگی آنها میدانیم.

در این دفتر در آن زمینه نیز سخنانی رفته و از اینکه دین چگونه از دانشها سود میجوید و چگونه بآنها دیده بانی میکند نمونه هایی نشان داده شده.

این دفتر در خور آنست که هر کسی آنرا با اندیشه خواند و برای کسانیکه فهمهاشان تا باین اندازه ها نیست بزندد و با زبان ساده تری بفهماند. ما تا توانسته ایم بآسانی و سادگی کوشیده ایم لیکن با اینحال جای زندش باز میماند.

دفتر پرچم

چگونه و از چه راه آفریدگار با یاری میکند؟

پرسش:

آقای کسروی

دانشمندان و فیلسوفان دیرین و کنون معتقدند که یک نظام هندسی در جهان فرمانرواست و هیچیک از کارهای این جهان از کوچک و بزرگ بدون سبب و انگیزه بوجود نمیآید و هر برگی که از درخت بزمین افتد تأثیر یکی از عوامل طبیعی میباشد و ممکن نیست که بدون علل و اسباب مکشوفه یا نامکشوف کوچکترین واقعه ای در جهان صورت وقوع پیدا کند. خلاصه قاعده کلی علت و معلول در سراسر موجودات از جماد و نبات و جانوران در کره زمین و در کروات دیگر جاری و روان است. نهایت گاهی علل و جهات در نظر علمای موضوع روشن و آشکار است، مانند پیدایش شب و روز در اثر گردش وضعی زمین، و زمانی علل قضیه نظری است و علمای علم طبیعی فروسی برای آن قایل شده اند که هنوز هیچیک از آنها منجز و مسلم نیست، مانند علل پیدایش کره زمین و مانند آن، و تاکنون هم علل بخش بزرگی از امور که در این جهان دیده و شنیده میشود بر دانشمندان معاصر هم مجهول است و شاید یکصد هزارم آنها تاکنون کشف نگردیده ولی همه دانشمندان علوم طبیعی همداستانند که گیتی و آنچه در آن است دارای نظم و آراستگی شگفتی است که نمیتوان حدوث امری را در این جهان بیرون از این نظام حیرت انگیز دانست.

کیشها عکس این نظریه را دارند. آنها میگویند: خدا بهر کس که خواست کمک نماید، اسباب و علت لازم ندارد. آنها میگویند اگر کور مادرزاد به پیشگاه کبریا بایش ملتجی شد ممکن است دیدگانش بینا و روشن شود. چنانکه در کیش شیعه با آنکه معتقدند: الله لا یجری الامور الا باسبابها، نه تنها برای خدا این قدرت نمایی بدون وسیله را قایلند بلکه پیغمبر و امامان خویش و حتی امامزاده ها را اعم از مرده و زنده صاحب این نیرو میشناسند.

شما هم بارها این آراستگی و وجود نظم و ترتیب را در کارهای جهان یادآوری کردید و همین نظام بزرگ آفرینش را دلیل بر وجود آفریدگاری میدانید که انگیزش این دستگاه عظمت و قدرت باراده اوست. و نیز بارها گفته اید: هیچکاری در این جهان بی انگیزه نتواند بود. از سویی هم میگویید چون ما هوادار راستیها هستیم خدا با ما است. من میگویم با وصف اینکه ما در تحت تأثیر علل و اسباب در این جهان زیست میکنیم و نتیجه هر کاری گذشته از کوشش بستگی بعقل و اسباب موجد و مولد آن کار دارد، چگونه خداوند با کسانی که پیروی از اوامر و آیینش مینماید همراهی و یآوری میکند و با کدام وسیله ببندگانی که او را خشنود میگردانند کمک و یاری مینماید و از چه راه آرزو و خواستشان را اجابت نموده و مقاصدشان را از لحاظ اینکه نزدیکتر باو هستند انجام میدهد. در صورتیکه دستگاه طبیعت سیر طبیعی خودش را مینماید و تنها علل و جهات موجد معلول هستند و این قاعده استثنا نسبت بموجودات ندارد، پس

معنویات در امور بشر چه دخالتی دارند؟.. و دعا و نیایش با این وجه بی اثر است و فایده ای در این جهان بر آن مترتب نیست، حال آنکه آزادگان همیشه از پروردگار استعانت میجویند و خدا را یگانه پشتیبان خویش میشناسند.

میگویند امام غزالی جمع بین عقیده فلاسفه و اسلام کرده معتقد است: با آنکه نظام طبیعی عالم وجود ذره ای از گردش طبیعی و سیر منظم خویش منحرف نمیشود اگر اراده و مشیت خداوند تعلق بگیرد که یکی از بندگان خاصش توجه نماید این انحراف باشکال مختلفه ظاهر میگردد. مثلاً اگر پزشکان جهان همدستان باشند که مرض سرطان قلبی درمان ناپذیر است ولی مریض مبتلا باین مرض استغاثه بدرگاه آفریننده نماید و دعایش به هدف اجابت رسد، با وجودی که گلبولهای سفید خون بیمار با تمام رسیده و در او هیچگونه یارای مقاومت بتصدیق پزشکان دیده نمیشود و ساعات واپسین را طی میکند، خداوند در او نیروی خاصی پدید میآورد و شفایش میدهد بنحویکه آثار بیماری سرطان بیکبار زایل گردد.

مقصودم آنست که با آنکه مانند فیلسوفان و علمای طبیعی معتقدید که انجام کاری بی انگیزه نتواند بود، یاری خدا را ببندگانش از چه راه میدانید؟.. آفریدگار با وسیله و سبب بمردم کمک مینماید و یا آنکه معتقدید از راه ویژه ای بندگانش را یآوری میکند؟.. بهر حال خواستارم پاسخ این پرسش را برای آگاهی آزادگان در روزنامه بنویسید.

پاسخ پرچم:

این نوشته را آقای مینویی، یکی از یاران قزوین فرستاده. ما دوست میداریم هر کس از یاران ما در این زمینه ها هر چه ایراد میاندیشد بنویسد. بنویسد تا پاسخ دهیم و روشن گردد. ما میگوییم: باید همه از روی آمیغها زیست. پس باید آمیغها را (تا آنجا که میتوانیم) بی پرده گردانیم. امروز کاری که دین باید کند اینهاست.

اما پاسخ آقای مینویی. ما باز میگوییم: این جهان یکدستگاه بسامانیست که از روی یک آیین استواری میگردد. باز میگوییم: هیچکاری در آن بی انگیزه نتواند بود. اینست دانسته ما در این باره. اگر این دانسته با گفته های فیلسوفان یکی درآمده باکی نیست. در آیین ما کسیکه بیمار شده باید بدرمان پردازد تا بهبود یابد، کسیکه وامدار گردیده باید بکوشد و پول بدست آورد تا وام خود دهد، مردمیکه دچار پراکندگی و پریشانی گردیده اند باید راه چاره را پیدا کرده خود را با تلاش از آن گرفتاریها بیرون آورند. با «دعا»، «نذر»، «لابه بخدا» و «شکیبایی» چاره باینها نخواهد بود. غلطست آنچه گفته اند: «من صبر ظفر» و یا:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند از اثر صبر نوبت ظفر آید

امروز یک گمراهی بزرگی در میان ایرانیان همینست که بکارها از راهش نمیکوشند و در پی بسیج زمینه برای آسایش و خوشی نمیشاندند. و چون در نتیجه این نادانی و گمراهی بسختی میافتند، آنها همگام نیز میخواهند با «دعا» و «نذر» و «روضه خوانی» و «میانجی برانگیزی» چاره کنند. مثلاً در سرزمین پهناور و باردهی همچون ایران بکشاورزی ارجی نمیگزارند و بکشاورزان هرگونه ستم سزا می شمارند و آنان را از پا میاندازند، ملایان و روضه خوانان بمنبر رفته از جهان نکوهشها میسریند و مردم را از پرداختن بزندگانی دلسرد بلکه بیزار میگردانند، و آنگاه در چنین سال که در نتیجه پیشآمدها خورنده در ایران بیشتر و خوراک کمتر است، صدها بلکه هزارها کسان غله برای دیگران میخرند و یا نهانی

بکشورهای بیگانه می‌برند، و چون بشوند این نادانها و پستیها دچار کمیابی و گرسنگی می‌گردند بجای اینکه بخود آیند و شوند بدبختی و گرفتاری را بدیده گرفته بچاره آن نادانها و پستیها کوشند، دست بدامن «دعا» و «نذر» و «روضه خوانی» و «زیارت» می‌زنند و یا بناله و گریه و زاری می‌پردازند، و از گله و فریاد و فغان باز نمی‌ایستند.

اگر نیک نگرید اینان با این کارهای خود رفتار بیفرهنگانه زشتی با خدا میکنند. چه از یکسو خدا را نشناخته او را همچون یک پادشاه خودکامه هوسمندی می‌پندارند که در بالای آسمان نشسته و چشم باین جهان (بلکه باین یک کشور) دوخته، که همینکه بدی از مردم دید بآنان خشم می‌گیرد و بکیفرکاری برخاسته پتیاره‌ها - از گرسنگی، بیماری، زمین لرز، چنگیز، تیمور، و مانند اینها - می‌فرستد، و سپس چون مردم رو بسوی او می‌گردانند و قربانی سر می‌برند، میانجی بر میانگیزند، زاری و خواری از خود مینمایند، خشمش فرو مینشیند و بآنان میبخشاید، و پتیاره‌ها را باز می‌گرداند. اینست پندار آنان درباره خدا، اینست آنچه از پیشوایان خود یاد گرفته‌اند. از یکسو هم نادانها و پستیهای خود را که انگیزه این گرسنگی و نایابست بگردن نگرفته چنین وامینمایند که این بدبختی و گرفتاری جز نتیجه خشم خدا نیست. روشتر گویم: گستاخانه گناه را بگردن خدا می‌اندازند.

یکی از یاران می‌گوید: در یکی از شبهای رمضان بمسجد یکی از ملایان بنام تهران رفتم. دیدم سخن از گرانی خواروبار و از کمیابی آنها میراند و آنگاه رو بزنها گردانیده چنین می‌گوید: «دیدید جوراب بپا نکردید، هر شب بسینما رفتید، خدا غضب کرد. پس بیایید در این شب احیا با خدا صلح کنید، امشب در این مسجد عبادت پردازید...». ببینید آخوند تیره درون تنها برای آنکه یکشب احیا مسجدش پر باشد چه دروغی بخدا بسته!.. ببینید چه گستاخی و بیفرهنگی نموده!.. معنی این سخن آنست که خدا از جوراب نپوشیدن و بسینما رفتن زنان ایران چندان خشمناک گردیده که بکینه جویی پرداخته و گرسنگی و کمیابی باین کشور فرستاده. یکی نگفته: ای نافهم خدا کینه زنان هوسباز تهران و تبریز را میجوید از بینوایان بوشهر و بندرعباس؟!.. اینان بهوسبازی و بی‌پروایی می‌پردازند، و خدا آنان را از گرسنگی میکشد؟!.. از این گذشته، مگر این گرانی یا نایابی را خدا فرستاده؟!.. خدا چه کرده که این گرانی یا نایابی پدید آمده؟!.. آیا باران فرستاده؟!.. آیا سن و ملخ فرستاده؟!.. آخر چه کرده که گرانی را پدید آورده؟!.. ای روسیاه اگر توده نافهم و نادانست و سزای نافهمی و نادانی خود را مییابد، گناه خداست؟!..

دوباره می‌گویم: این یک گمراهی بزرگی از ایرانیانست. اینان خدا را نمیشناسند و آیین او را نمیدانند. باید گفت: ای نادان، خدا یک پادشاه خودکامه هوسمندی نیست که از دیدن بدیها خشم گیرد و از شنیدن لابه و ناله خشمش فرو نشیند. باید گفت: خدا برای گردش این جهان آیینی گزارده و آن آیین با لابه و درخواست شما دیگر نگرده. اینرا خدا گزارده که چون کسی بیمار گردید باید بدرمان پردازد، چون کسی وامدار گردید باید بکوشد و پول بدست آورد و وام خود پردازد، آن مردمی که گرفتار کمیابی یا گرسنگی گردیدند باید ببینند انگیزه آن چیست و از راهش بچاره کوشند. آن دعانویسی که میخواهد بیماری را با دعا دور گرداند با آیین خدا می‌جنگد، آن سیدی که می‌گوید: «نذری بمن کن تا وامت پرداخته شود» دروغ بخدا میندند، آن ملایی که اکنون بشما می‌گوید: «دعا کنید، روضه خوانی برپا گردانید، زیارت روید تا این گرسنگی رفع شود» خدا را نمیشناسد.

این اگر خدا را شناختی آیین او را نیز دانستی. اگر خدا را شناختی بچنین دروغی گستاخی نمودی. دوباره میگویم این گرسنگی نتیجه نادانیا و ناهمیهای توده است و تا آنها برداشته نشود اینگونه گرفتاریها همیشه خواهد بود. آن دستورها که ملایان میدهند خود شوندهای این گرسنگی و نیابی میباشد نه اینکه چاره بآن تواند کرد.

من می‌شنوم چون ما مینویسیم که «دعا» و «نذر» و مانند اینها سودی ندارد کسانی بهیاهو برخاسته میگویند: «پس کارها دست خدا نیست؟!..» و این را دستاویزی میگیرند که بما تازند.

باید گفت: ای ناهمان، کارها در دست خداست. لیکن همان خدا چنین آیین نهاده که هر کاری جز از راهش و با افزارش پیش نرود. یک برزگری تا تخم نکارد دانه ندرود، یک گلکاری تا دیوار و آسمانه نسازد خانه پدید نیآورد، یک مردمی که در کشوری میزند تا یکدل و یکزبان نگردند و آن کشور را خانه خود دانسته بنگهداری و آبادیش نکوشند، از آسایش و خرسندی بهره نیابند. اینها را خدا گزارده و هیچگاه با «دعا» و «نذر» و «لابه» این و آن گزارده خود را دیگر نگرداند. شما ناهمان که «میهن پرستی» را که همان نگهداری کشور است «بت پرستی» مینامید، و ملایانتان بالای منبر رفته مالیات دادن بدولت و بسربازی رفتن را «حرام» می‌شمارند، و دبستان و ثبت اسناد و قانون و اداره های دولتی و هر چیزی که مایه سامان و آرامش کشور است دشمن میدارید، و بجای یکدلی و یکزبانی در یک کشور چهارده کیش میدارید. این ناچار است که همیشه گرفتار سختیها باشید، و اینکه میخواهید با دعا و لابه و گوسفند سر بریدن و روضه خوانانیدن بچاره کوشید، این خود ناهمی دیگری از شما میباشد. شما گویا میخواهید خدا را فریب دهید و بشکستن آیین خود وادارید.

اگر نیک بجوید و بیندیشید نادانی این دسته از مردم ژرفتر و ریشه دارتر از آنست که ما در اینجا گفتیم. آنان در این زمینه گرفتار یک گمراهی بسیار ریشه داری میباشند و راستی اینست که آنان باین جهان با این آیین و سامان خدایی ارجی نمیگزارند که تو گویی آنرا از خدا نمیشمارند و از اینجاست که بکارهای شگفت و ناهمیشگی ارج گزارده تنها در آن هنگام است که یاد توانایی خدا کنند.

مثل درخت که در بهار سبز میگردد و گلهای سرخ و سفید از آن میدمد، خود سراپا شگفتیست. این برگها و گلها در کجا بوده؟!.. اینها از کجا پدید میآید؟!.. اگر همه مردمان گرد آیند آیا یک درختی چنین توانند ساخت؟!.. این نمونه شگفتی از توانایی خداست. ولی آنان باین ارجی نگزارند و پروایی نمایند و اگر یک درختی در پاییز گل کرد که ناهمیشگیست تنها در آن هنگام است که یاد توانایی خدا کنند: «قدرت خدا را تماشا کن!». این شب و روز که میآید و میرود در پیش آنان هیچی نیست. هیچگاه نمی اندیشند که شب از کجا میآید و روز چگونه پدیدار میگردد. ولی اگر بشنوند یک جایی هست که چند ماه پیایی شب است و چند ماه پیایی روز، در آنهنگام است که توانایی خدا را بیاد آورند. در همه جا و در همه چیز چنینند و جز در پی کارهای شگفتی نباشند.

اینست درباره برانگیختگان نیز شگفت کارهایی را در بایست شماره اند. یک برانگیخته باید از سنگ شتر در بیآورد، از انگشتان چشمه روان سازد، با سوسمار سخن گوید، آفتاب را برگرداند. با این کارهای بیرون از آیین خدایست که او را تواند شناخت. اینکه یک برانگیخته برخیزد و آمیغها را باز نماید و با گمراهیها نبرد کند و خردها را بتکان آورد که نشانه راست اینهاست، در نزد آنان ارجی نمیدارد.

همچنین درباره آینده نیز یکدستگاه شگفتی از پندار خود برپا گردانیده اند: امام ناپیدا که هزار سال بیشتر است زنده و ناپیداست در مکه بیرون خواهد آمد، یارانش از تالقان و قم، با «طی الارض» در نزد او خواهند بود، آفتاب از مغرب سر خواهد برآورد، توپ و تفنگ و بمب از کار خواهد افتاد. اینست راهی که برای نیکی جهان میپندارند. از اینجاست که درباره گردش جهان و راهبری آفریدگار نیز آیین و سامانی را که خود او گزارده نمیشناسند و اگر بشناسند ارجمند نمیدارند و بهوسبازی و نادانی گردن بآن نگزارده میخوانند در اینجا هم شگفت کاری باشد. میخواهند مردم دعا کنند و خدا نیز دعای آنان را بپذیرد، و از راههایی که بیرون از آیین جهانست دلخواه آنان را بکار بندد. یکی از آنان با یک بیباکی میگوید: «اگر خدا دعای مردم را نخواهد پذیرفت پس چه خدایست؟!...». دیگری بیخردانه مثل آورده میگوید: «یک پادشاه حق دخالت در مملکت خود دارد، خدا حق دخالت ندارد؟!...». بدتر از همه آنکه این نادانی خود را از نیروی «ایمان» شناخته کردن میکشند و بخود میبالند و بدیگران برتری میفروشند. در نتیجه همین نادانیهاست که میبینید فالگیری و رمل اندازی و دعانویسی و جادوگری در این کشور رواج بسیار میدارد. کسانی میروند و سالها در دانشکده ها بسر برده دانش میاندوزند و با اینحال از گرویدن بفالگیر و جادوگر خودداری نمیتوانند.

میدانم اینها را که مینویسم نخست بچخش و هایهوی خواهند پرداخت و سپس که درماندند و پاسخی نتوانستند چنین خواهند گفت: ما نیز همین را میگوییم، مگر ائمه ما نفرموده اند: «ابی الله ان یجری الامور باسبابها». یکی از رفتارهای شگفت آنان همینست که هرچه را که شنیدند و ناچار شدند بپذیرند خواهند گفت: «ما نیز همین را میگفتیم». دلهای آنان انبانیست که همه چیز در آن هست. ولی باید پرسید: «اگر امامان شما چنان گفته اند و آن سخن راستست و شما بآن باور میدارید پس بهر چه نمیگزاردید مردم بزندگی از راهش کوشند؟!.. بهر چه مردم را بکارهای بیهوده ای که هنایشی در زندگی ندارد وامیدارید؟!.. بهر چه بمردم میگوید: بدولت مالیات ندهید، بسربازی نروید؟!.. بهر چه با مشروطه دشمنی میکنید؟!.. بهر چه با دانشها بنبرد میپردازید؟!.. امروز مایه نیرومندی دولت و آبادی کشور اینهاست که شما با همه آنها دشمنی مینمایید. با اینحال در برابر ما ایستاده میگوید: ما نیز گفته شما را میگوییم: «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها». بیشر می شما تا بجایی رسید که پاسبانان که شب تا بامداد در خیابان میگردند و بیخوابی و سرما را بخود هموار میگردانند تا مردم در خانه های خود آسوده بخوابند، شما میگوید کارشان و پولشان «حرام» است و بدوزخ خواهند رفت، ولی از آنسوی اگر شبی دزدی بخانه تان بیاید و چیزهایی ببرد فردا بکلانتری تاخته فریاد و هایهوی بلند میکنید و داراک خود میطلبید و ناسازگاری آن سخن و این رفتار را درنمیابید، و پس از همه اینها «ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها» را برخ ما میکشید و من میدانم بشما چه نامی دهم.

این هم بگویم که تنها این نادانان نیستند که آیین خدا را نمیشناسند. بیشتری از جوانان درسخوانده و بسیاری از روزنامه نویسان نیز بآن نادانی دچار میباشند. زیرا اینان نیز بجای آنکه سرچشمه گرفتاریهای توده را بشناسند و از راهش بکوشش پردازند، بجای آنکه هریک نخست بخود پرداخته از آلودگیها پاک شوند و سپس پاک گردانیدن دیگران کوشند، بجای آنکه گردن بآمیغها گزارند و همگی بیکراه درآیند، بجای آنکه هوسهای بیهوده را بکنار نهاده پیروی از خرد کنند، تنها بهیاهو و تندنویسی بس میکنند و از ناله و فریاد نتیجه میخوانند. اینان نیز در گمراهی و نادانی فرو

رفته اند. بارها دیده میشود میگویند: «باید تند نوشت، باید نترسید». میپندارند که از تند نوشتن و باین و آن تاختن سودی خواهد بود.

از سخن خود دور نیفتیم: این بسیار راستست که در این جهان هیچ چیزی بی انگیزه ای نتواند بود، هیچ کاری بیرون از آیین سپهر رخ نتواند داد. اینکه ما میگوییم «خداباماست»، خواستمان آنست که خدا این کار ما را خواسته و زمینه پیشرفت آنرا «با انگیزه و افزار» بروی ما گشاده. زیرا در این راه که ما میباشیم و دست بهم داده میکوشیم، همه آمیغها را باز مینماییم، همه سود جهانیان را نشان میدهیم. ما معنی راست و درست جهان و زندگی را روشن گردانیده یک شاهراهی برای زیستن بهمگی نشان میدهیم. این یک چیز ساده ای نیست. این فیروزی جز با خواست خدا نتوانستی بود. هزاران کسان در این زمینه بسخن پرداخته و یا براهنمایی کوشیده اند، ولی کدامیک را چنین فیروزی رخ داده؟!..

این راهی که ما میپیماییم، با دانشها، با سود و زیان زندگی، با خدا و آیین او، با هر سه بهمبستگی میدارد، با اینحال کسی کمترین خرده ای در آنها پیدا نخواهد کرد. امروز در روی زمین دانشکده ها با هزارها، و دانشمندان با میلیونها شمرده میشوند، و زمانی نیست که سخنانی راست و کجش پوشیده تواند ماند.

در همین گفتار، من ایرادهایی بملایان و پیروانشان گرفته ام. ولی آنان یک ایرادی بگفته های ما پیدا نخواهند کرد. مانده همین سخن را بدیگران نیز توانیم گفت.

این پرسش را که شما میکنید من نیز کرده و تا پاسخ نشنیده ام بکار برنخاسته ام. «آمیغ پژوهی» یکی از گهریترین خوبیهای آدمیست. هر مردی که روان و خردش بیکاره نگردیده خود در جستجوی آمیغهاست، و همینکه این گفته های ما را بشنود، همچون تشنه ای که بآب رسد آنرا خواهد پذیرفت و در راه پیشرفت آن بکوشش و همراهی خواهد برخاست. در جهان همه پیشرفتهای از این راه بوده.

امروز میلیونها مردان با فهم و خرد هستند که در جستجوی چنین آمیغهایند، و نمونه اش جانفشانیهایست که از یاران ما (بویژه از جوانان) پدیدار میباشد. در جهان نیرو تنها نیروی توپ و تفنگ نیست و نیروهای دیگری هست که توپ و تفنگ را از کار تواند انداخت.

از آنسوی امروز گرفتاریهایی که در جهانست جز نتیجه گمراهیها نیست. این کیشهای گوناگون و این نافهمیها که از پیشروان آنها پدیدار است و آن دسته بندیهای سیاسی و آن جنگها و کشاکشها که در میان دولتهاست، اینها بیش از همه نتیجه روشن نبودن آمیغهاست. کیشها از اینجاست که معنی راست دین را نمیشناسند، و این کشاکشهاست از آنجا که معنی زندگانی را نمیدانند. اینست ما چون معنی راست جهان و زندگانی را که همان دینست روشن میگردانیم و خود راه چاره باین گرفتاریها باز میکنیم، این ناگزیریست که هر مرد خردمند پاکدرونی که از این گرفتاریها دلگیر است با ما همراه و هم آواز خواهد گردید.

این خود دلیل استوار است. ولی در اینجا دلیل دیگری هم هست که بهتر است آنرا نیز روشن گردانم:

چنانکه میدانیم آدمیان از روزیکه پیدا شده اند همیشه رو بسوی پیشرفت و بهتری داشته اند، و کنون نیز میدارند. آیین پیشرفت در همه چیز روانست. بگفته دانشمندان روزی بوده که آدمیان در غارها و جنگلها میزیسته اند که هیچیکی از افزارها و کاپالهای کنونی را نداشته، هیچیکی از کشاورزی و درختکاری و دامپروری و خانه سازی و مانند اینها را

شناخته، از دانشها و آگاهیها بیکبار بی بهره میبوده اند، پوشاک و گسترک نمیداشته اند، خوراک جز از میوه های جنگلی نمیخورده اند، زبان برای سخن گفتن نیز در میانشان نمیبوده.

چیزیکه هست از همان آغاز پیدایش رو بسوی پیشرفت و بهتری داشته اند و هر زمان گامهای دیگری در آن راه بر میداشته اند تا امروز باینجا رسیده اند که هستند، و ما اگر بخواهیم تنها نامهای افزارها و کاجالهای ایشان را بشماریم و یا فهرستی از دانشها و آگاهیهای آنان دهیم، باید ساتهای بسیار را سیاه گردانیم.

این چیز است که دانشمندان درباره آدمیان میگویند و با دلپها روشن میگردانند، و چون آنان در این زمینه بگشادگی و درازی سخن رانده اند ما بهمین چند جمله بس کرده نیازی بسخن درازی نمیبینیم. آنچه میاید بگویم آنست که این پیشرفت آدمیان همیشه از دو رشته باید بود:

یکی از راه افرازسازی و افزودن بشکوه بیرونی زندگانی و جلو رفتن در دانشها و آگاهیها (که میاید آنرا راه دانشها بنامیم).

دیگری از راه شناختن معنی راست زندگانی و آدمیگری و زیستن بآیین خرد و بهره یافتن از آسایش و خرسندی (که میاید آنرا راه دین بخوانیم).

این دو رشته یکی نیست و از هم جداست. ولی بیکدیگر بسته میباشند و همیشه باید توأم باشند تا نتیجه بدست آید و گرنه از پیشرفت در رشته یکم تنها، نتیجه درستی در دست نتواند بود.

برای روشنی سخن از خود داستان گواه میآورم: چنانکه گفتیم آدمیان از همان آغاز پیدایش خود رو به پیشرفت و بهتری داشته اند و اینست از یکسو بساختن افزارها و کاجالها پرداخته اند (که بگفته دانشمندان تا قرنهای بسیاری جز سنگ و استخوان را شناخته هرچه میساخته اند جز از اینها نمیساخته اند، تا سپس سفالکاری یاد گرفته و پس از قرنهایی نیز پی بمس و آهن و فلزها بردند) و از یکسو نیز بکشاورزی و دامپروری و نگهداری مرغان و ساختن خانه ها و مانند اینها برخاسته اند، و همچنین کم کم دانشها و آگاهیها اندوخته اند و آتش را شناخته در زندگانی خود بکار برده اند و زبان برای سخن گفتن پدید آورده اند. ما نمیدانیم چند هزاره گذشته تا آدمیان این گامها را برداشته اند، ولی میدانیم که بیک زمان درازی نیاز داشته اند.

هرچه هست اینها پیشرفت بزرگی میبوده: آدمیان از جنگلها و بن غارها بیرون آمده با دست خود خانه ها بنیاد مینهادند و مینشسته اند، افزارها و کاجالهای بسیار از سنگ یا از سفال ساخته در زندگی بکار میبرده اند، چهارپایان و مرغانی را در خانه ها پرورده از آنها سود میجسته اند، آتش را شناخته از گرمی و روشنایی آن برخوردار میشده اند، درختهای گوناگون میوه بالا آورده و دانگیهای بسیار کاشته از بار آنها خوراکهای پر مزه پدید میآورده اند، و زبانی برای سخن گفتن داشته رازهای خود را بهمدیگر آگاهی میداده اند، و از زمین و کوه و دریا و از آفتاب و ماه و ستارگان آگاهیهایی بدست آورده بهره برداری میکردند. اینها هریکی گام بزرگی در راه پیشرفت میبوده. چیزیکه هست ما میدانیم آدمیان از این پیشرفت نتیجه ای که میبایست نگرفته از آسایش و خرسندی برخوردار نمیشده اند. زیرا هنوز مردمان راه «با هم زیستن» را ندانسته در آگاهانه با یکدیگر زور آزمایی میکردند. در هر کجا تیره هایی پدید میآورده اند که هریکی از دیگران جدا میزیسته. در هر کجا تیره ای آنکه زور آورتر میبوده بدیگران چیرگی مینموده

آنان را زیر دست خود میگردانیده. همچنین در میان تیره ها همیشه کشاکش و زور آزمایی میبوده که هر کدام از آنها که زور بیشتر میداشته بسر دیگران تاخته بکشتار و تاراج میپرداخته اند. مردان را کشته زنان را ببردگی میبرده اند.

این رفتاریست که با یکدیگر میکرده اند و از اینجا یک بدی دیگری پیدا میشود. زیرا گذشته از آنکه خودشان بهره از آسایش و خرسندی بسیار کم یافته دچار گزندها و رنجها میشده اند و ناتوانان در زیر پا لگدمال میگردیده اند، یک زیان دیگر این میشده که هر تیره ای از دیگران بیمناک زیسته در آنجا که میبوده اند خود را پایدار و جاوید ندانسته بآبادی آنجا نمیکوشیده اند. تیره های ناتوان همیشه آماده کوچ و گریز میایستاده اند که چون یک دشمن توانایی نمودار گردید، افزارها و کاجالها و چهارپایان خود را - آنچه میتواند - برداشته رو بگریز آورند.

از اینجا آبادی در جهان پدید نیامده، زیرا کسی بگزاردن بنیادهای استوار و بزرگ نمیپرداخته، باغها و کشتزارهای ارجدار پدید نیامده، بافزارسازی دلگرمی نداشته بهرنامایی در آن نمیکوشیده است.

بدینسان میگذشته تا کسی یا کسانی برخاسته اند و بآدمیان درسهایی درباره زندگانی و راه آن داده بآنان فهمانیده اند که بجای زور آزمایی و چیرگی که همگی را در رنج میدارد، توانند با همدستی زیند و زور آور و کم زور پشتیبانی از یکدیگر نمایند و سود چنین زندگانی را بآنان فهمانیده قانونی در میان آنان نهاده اند. کم کم در این رشته نیز پیشرفت رخ داده آدمیان بزیستن از روی همدستی و قانون خو گرفته اند.

میباید گفت: پس از این بوده که آدمیان در زندگانی بهره از آسایش و خرسندی یافته اند. پس از این بوده که ایمنی در میان توده ها پیدا شده و هریکی از آنها در هر کجا که میبوده خود را پایدار شناخته بساختن خانه های استوار و بزرگ، و پدید آوردن باغها و کشتزارها، و پروردن گله ها و رمه ها پرداخته اند. پس از این بوده که بافزارسازی و دیگر هنرها دلگرمی پیدا شده کسانی بهرنامایی برخاسته اند. پس از این بوده که نخست داد و ستد و سپس بازرگانی پدید آمده. یک جمله بگویم: پس از این بوده که پیشرفت (یا بگفته اروپاییان شهر یگری) براه خود افتاده.

همان کلمه «سویلاسیون» یا شهر یگری گواهی باین گفته های ماست. در جهان دو گونه زندگی میبوده که یکی را شهر یگری و دیگری را بیابانیگری مینامیده اند. چرا چنین میبوده؟.. برای آنکه یکدسته کم یا بیش آگاهیها از معنی زندگی یافته با یکدیگر بهمدستی زیسته بآبادی جهان میکوشیده اند و شهری پدید آورده بوده اند، و یکدسته در همان درآگاهی دیرین بازمانده جز بزور آزمایی نمیزیسته اند و اینست شهر نداشته در بیابان یا در دهکده ها بسر میبرده اند.

این بیگمانست که آدمیان تا هزاره هایی معنی «با هم زیستن» را نمیدانسته اند و از اینکه هر کس باید پروای دیگران کند و آسایش آنان را نیز بدیده گیرد، ناآگاه میبوده اند. هر مردی خودرو بار آمده جز کینه و خشم و هوس و خودخواهی و رشک خود را نمیشناخته، و اینکه در جهان (و همچنین در نهاد خود آدمی) نیک و بد توأم است و هر کسی باید خواهان نیکیها باشد و هواداری از آنها کند، بیگبار بآنان پوشیده میبوده است، و این چیزها جز در سایه پیدایش مردان باخرد و دانایی - مردانی که باید آنان را «خدایی» نامید - دانسته نگردیده است.

همچنین حال مردم آفریگا که تا صد سال پیش بهمان شیوه دیرین میزیستند و ما از آن نیک آگاهیم، گواه دیگری باین سخن است. صد سال پیش که جهانگردان اروپا بدرون آفریگا راه یافتند بومیان آنجا بیشترشان بهمان حال میزیستند که ما در بالا روشن گردانیدیم. هر تیره کوچکی دهکده ای پدید آورده و هر خاندانی زیر یک خانه پوشالی جا گرفته

و باندک کشتی که خوراک یک چهاریک سالشان را نمیداد بس کرده، بزها و گوسفندها و گاوها پرورده، با اینحال میزیستند و همیشه کارشان تاختن بسر تیره های ناتوان و کشتار و تاراج کردن آنها میبود. برخی از تیره ها گوشت آدم میخوردند که از دشمنان خود هر که را مییافتند کشته خوراک میساختند. در سرزمینی همچون آفریقا که با صد آسایش توان زیست، با این پستی و ناپاکی بسر میبردند.

اینان از افزارسازی و دیگر چیزها باندازه خود بهره میداشتند. ولی از معنی «با هم زیستن» بیکبار ناآگاه بودند و در نتیجه آن بدینسان پست و درآگاه میزیستند. میباید گفت حال هزارها سال پیش همگی مردمان را میداشتند. از سخن خود دور نیفتیم، این یک مثالست و خواست ما را نیک روشن میگرداند. نیک روشن میگرداند که آدمیان همیشه در پیشرفتند. ولی این پیشرفت از دو رشته باید بود: یکی از رشته افزارسازی و افزایش دانش و آگاهی، دیگری از رشته شناختن معنی جهان و زیستن بآیین بخردانه.

کنون سخن در آنست که از دویست و سیصد سال باز در اروپا تکانی در زمینه افزارسازی و دانش و آگاهی پدید آمده و این تکان جهان را برویه دیگر انداخته. زیرا صدها افزار شگفت و نوین پدید آورده آدمیان را بدریا و هوا و زیر دریا چیره گردانیده، شهرها را بهم بسته و سراسر جهان را یک کشور ساخته. از آنسو بدانش و آگاهی مردمان درباره جهان و آنچه دروست بسیار افزوده است.

این پیشرفت بایستی بود. چیزیکه هست چون از یکرشته است نتیجه درستی از آن بدست نمیآید. شما آشکار میبینید که با همه این افزارها و دانشها روزبروز زندگی دشوار گردیده و بهره آدمیان از آسایش و خرسندی بسیار کم شده. آیا اینها از کجاست؟.. نه از آنست که پیشرفت نادرست است؟!..

امروز جهان را همان پیش آمده که هزارسال پیش برای نیاکان ما پیش آمده بود و برای چاره نیز همان باید بود که در همان زمانها بوده. باید پیشرفتی نیز در شناختن معنی راست زندگانی روی دهد و یک آیین بخردانه ای برای زندگانی در میان باشد، و این همانست که ما بآن برخاسته ایم و میکوشیم. آن تکان و پیشرفت اروپایی بمانند بوده و این پیشرفت و راه ما نیز باید بمانند باشد.

میخواهم بگویم ما بچیزی میکوشیم که در آیین بزرگ خدایی (آیینی که جهان از روی آن میگردد) زمینه میدارد، و اینست ناگزیر پیش خواهد رفت. امروز جهان نیازمند این کوششهای ماست. از اینجا خواهید دانست که ما تنها برای ایران یا شرق نمی‌کوشیم، برای سراسر جهان میکوشیم. از اینجا خواهید دانست که چه کار بزرگ ورجاوندی را در پیش میداریم.

اروپاییان از دویست سال پیش که به پیشرفتهایی در دانشها آغاز کردند و افزارهایی همچون راه آهن و تلگراف و تلفون و ماشینهای ریسندگی و بافندگی و کارندگی پدید آوردند، بسیار بآن نازیدند. زیرا چیزهای نادیده و بمانندی میبود و آنان بیرون کار را دیده چنین پنداشتند که با آن افزارها از رنج مردمان کاسته آنان را باسایش خواهند رسانید. کسانی از آنان در آن نازیدن و بخود بالیدن اندازه نشناخته، جز از اروپاییان و آمریکاییان، دیگران را بی بهره از شهریگری شناختند، و سیاستگران همان را دستاویز گرفته بزیردست گردانیدن شرقیان کوشیدند.

اینها همه از ارج بی اندازه ای میبود که بداننها و افزارسازیهای خود مینهادند و همان را «در تنهایی» پیشرفتی برای جهان مینداشتند و با سایشهایی امید میبستند. در حالیکه اروپا در میان این تکان دانش و افزارسازی، در رشته دیگر (رشته دین یا شناختن معنی جهان و زندگانی) به پسرتهایی نیز دچار شده بود. زیرا از یکسو دانشمندان دچار مادیگری گردیده بیک لغزشهای بزرگی افتاده بودند: زندگی را نبرد میشمردند، آدمی را نیکی پذیر نمیدانستند، خرد و روان را نمیشناختند، بنیک و بد ارج نمیگزاردند، در پشت سر این جهان بهیچی گمان نمیدادند، و چنانکه در جای دیگری روشن گردانیده ایم این بدآموزیها آزها و کینه ها و خشمها را در دلها بتکان آورده بجهان بسیار گران بسر میآمد. از یکسو نیز ماشینها و افزارهایی که ساخته بودند خود افزارهایی در دست آزمندان شده بدستاری آنها هزاران دیگران را از پا میانداختند. میباید گفت دانشمندان با آن گفته های خود آتش نبرد را در میان مردمان هرچه فروزانتر گردانیده، از آنسوی افزارهای بسیار برنده ای بدست آزمندان داده بودند که از آن کشاکش همیشه چیره و فیروز درآیند. میباید گفت: آنچه درباره «با هم زیستن» در میان میبود همه را بهم زده آدمیان را بار دیگر بحال پیش از شهریگری باز گردانیده بودند.

این بود پیشآمدها وارونه امید اروپاییان را نشانداد، و در همه جا دیده شد که آن افزارهای نوین، نه تنها مایه آسایش برای جهان نگردید، خود مایه فزونی رنج شد و گرفتاریها پدید آورد. امروز حال اروپا آنست که میدانید، تنها داستان جنگ و خونریزی را نمیگویم. پیش از جنگ نیز بیکاران و گرسنگان مایه گرفتاری میبودند، و اگر جنگ پایان پذیرد باز خواهند بود. راستی آنست که جهان بیکراه بن بستی افتاده که ناگزیر است بازپس گردد. درباره گرفتاری اروپا این بس که بسیاری از اروپاییان با دانشها و افزارهای نوین (که بگمانشان خود سیویلزاسیون یا شهریگریست) دشمنی نشان میدهند و آرزومندند که جهانیان از آنها چشم پوشند و بزندگان ساده باستان باز گردند.

ولی راستی آنست که جهانیان باید چشم باز کنند و معنی راست زندگی و راه آنرا بدانند. چرا باز میگردند؟! گامهایی نیز در راه شناختن آیینهای زندگانی بردارند. چرا از دانشها و افزارهای نوین چشم میپوشند؟! راه بکار بردن و بهره جستن از آنها را بیاموزند. از دانشها، مادیگری را نتیجه نباید گرفت. زندگانی نبرد نیست و آدمیان را بنبرد نیازی نمیباشد. باید بجای نبرد، با همدستی زندگی کنند. باین لغزشهاست که باید چاره کرد. آقای مینویی نیک میدانند که ما نیز بچاره اینها میکوشیم.

این گرفتاریهای اروپا (آن کشاکش بیکاران و کارخانه داران دیروزی و این جنگ دولتهای امروزی و دیگر مانند اینها)، همه اش نتیجه آز و خودخواهی و کینه و هوسمندی نیست. یک انگیزه بزرگ آنها نبودن یکراه است. چنانکه گفتیم تکان دوپست ساله دانشها هر راهی را که میبود از میان برده و پس از آن راهی که در خور امروز جهان باشد و بهمه نیازمندیها پاسخ تواند داد باز نشده، و اکنون که ما بخواست خدا بآن برخاسته ایم هرآینه پیش خواهد رفت.

امروز بیگمان صد هزاران - بلکه هزاران هزاران - کسانی از دانشمندان و دیگران هستند که حال جهان را دیده افسوسها میخورند و از بیهوده شدن رنجها و امیدها دریغها میگویند. چیزیکه هست گمان چاره ای نمیبند و یا راه آن را نمیشناسند، و اینان چون از کوششهای ما آگاه گردند و راه ما را بدانند، همچون تشنه ای که بآب رسد بهمراهی خواهند شتافت. تاکنون چنین راهی نبوده.

ما در زمینه زندگانی و راه آن سخنانی میگوییم که همه آمیغ و سراپا راستست، در استواری همسنگ همان دانشها مییابد و اینست ناگزیر پیش خواهد رفت.

ما که بیاوری آفریدگار امیدمندیم و همیشه میگوییم: «خدا با ما ست»، خواستمان نه آنست که خدا آیین خود را بهم خواهد زد و بما از یکره بیرون از آیین (مثلا با فرستادن فرشته ها) یآوری خواهد کرد. این راستست که دلهای مردم بدست خداست و ما از این باره در جای دیگری سخن خواهیم راند، لیکن در اینجا آنرا هم نمیگوییم و آن یآوری که خدا بما میکند و آن باهمی که با ما میدارد اینست که چنین شاهرهی را بروی ما باز کرده و بچنین کار ورجاوندی ما را برانگیخته است.

شما بآن ننگرید که کسانی در ایران در برابر ما ایستادگی میکنند، بی پروایی مینمایند، بدشمنی برمیخیزند. اینان آنهاست که سالها با پندارهای بیبا و اندیشه های کج بسر برده و مغزها را با آنها انباشته اند، و اینست فهمها و خردهاشان بیکاره گردیده. بسیاری نیز هنوز پی بگوهر گفته های ما نبرده اند و چنین میدانند که اینها نیز سخنانی همچون سخنان دیگران مییابد.

شما میبینید همین دشمنان هم تاکنون یک پاسخی نتوانسته اند، یک ایرادی پیدا نکرده اند، جز هابهوی و بدخواهی کاری از دستشان برنیامده. میبینید که مردان باخرد و پاکدرونی از جوانان و دیگران، از دور و نزدیک بما میگریند و میگردند و هریکی در جای خود بکوششهایی میپردازند. آیا اینها دلیل فیروزی نیست؟!..

در پایان سخن نکته دیگری را روشن میگردانم: بیگمانست که این جهان از روی یک آیینی میگردد، آیین استواری که هیچگاه دیگر نشود. بیگمانست که لابه و درخواست مردمان در این باره بیهوده مییابد و آنچه غزالی و دیگران گفته اند بیبافت. این مردمانند که باید پیروی از آیین خدا کنند و از روی آن زیند، نه خداست که باید آیین خود را با خواهش این و آن دیگر گرداند.

لیکن آن آیین خدا، چندانکه پنداشته میشود ساده نیست و چه بسا که نیاز بزندیدن دارد، و من اینک یک بندی را از آن بگفتگو میگذارم:

داروین و پیروان او چنین میگویند: آفریدگان هر گونه ای جداگانه آفریده نشده بلکه هریکی از گونه دیگری جدا گردیده. مثلا در میان دانگیها گندم یک گونه ای از آنهاست. این گونه خود جداگانه پیدایش نیافته بلکه از جو، یا جو و گندم هر دو از یک دانگی دیگری جدا گردیده. میتوان چنین انگاشت که در یک کشتزاری که جو یا دانگی دیگری کاشته شده بود، ناگهان یک سنبل بلندتری با دانه های پر مغزتری پیدا شده و این گندم میبوده که تخمش بازمانده و روز بروز فروتر گردیده.

همچنین است داستان چهارپایان و مرغان و دیگر جانوران که هر گونه ای از گونه دیگری پیدا شده است. بلکه همچنین است داستان آدمی، که بگفته آنان از بوزینه یا از یک جانور بالاتری پیدا گردیده. میباید گفت: جهان آفرش که در پیشرفت بوده راه آن همین بوده: از هر چیز یک چیز بهتری جدا گردیده.

اینها چیزهاییست که دانشمندان میگویند و ما چون ایرادی نمیداریم میپذیریم. ولی اینک در پیرامون آن بسخانی میپردازیم، و چون یکی از خود دانشمندان، اینسان پیدایشهای نایوسان را «جهش» نام داده من نیز آنرا با همان نام میخوانم.

ما میگوییم: این جهشها و یا پیدایشهای نایوسان، یک بندی از آیین جهان میباشد که همیشه روان بوده و خواهد بود، و گاهی نیز جهشهای برجسته تری نمایان گردد.

مثلا بگفته دانشمندان، خورشید و زمین و کره های دیگری در آغاز خود یک توده بخاری میبوده که در فضا میایستاده، ولی ناگهان تکانی در آن پیدا شده و بگرد خود چرخیدن گرفته.

پس از زمان بسیاری تکه ای از آن جدا شده و این نیز کره ای گردیده که هم بگرد خود و هم بگرد خورشید چرخیدن آغازیده.

این کره زمان درازی تهی میبوده تا هنگامی رسیده که رستنی در آن پدید آمده.

سپس نیز زمان درازی گذشته تا زندگی در آن پیدا شده و جانوران زیستن آغاز کرده اند.

سپس نیز صدهای بسیاری گذشته تا آدمی رخ نموده و بزنگی پرداخته.

این داستانیست که دانشمندان از آفرش میگویند و این داستان چه بهمین گونه که انگاشته میشود رخ داده و یا بگونه دیگری نزدیک باین بوده، در هر حال در هر گامی یک جهش بزرگ دیگری را در بر داشته است. در این گونه چیزهاست که ما میگوییم: «دست آفریدگار در جهان نمایانست».

از آنسوی جهش چنانکه در چیزهای مادی و سترسا هست، در چیزهای ناسترسا نیز میباشد.

پیشرفت آدمیان (یا بگفته اروپاییان: شهرگیری) که خود بخشی از پیشرفت همگانی جهان میباشد، در آن نیز جهشها بوده است و باید بود، و یکی از آنها همین جنبش و کوشش ماست.

ما روشن گردانیدیم که هنگامی بوده که آدمیان در افزارسازی و آگاهی از جهان پیشرفت بسیاری کرده ولی راه باهم زیستن را نمیدانسته و از آن پیشرفت سودجویی نمیتوانسته اند، تا مردانی برخاسته اند و بمردم راه باهم زیستن و از آسایش و خرسندی زندگانی بهره یافتن را یاد داده و دژ آگاهیها و گمراهیها را که در آنان میبوده از میان برده اند، و از همان هنگام شهرنشینی آغاز گردیده (که این خود جهش یا یک گام نایوسانی در راه پیشرفت بوده است).

نیز روشن گردانیدیم که جهان امروز نیز در همان حالست. امروز نیز در راه افزارسازی و آگاهی از جهان پیشرفت بسیاری رخ داده، ولی جهانیان راه باهم زیستن را نمیدانند و از آنهمه دانشهای گرانبه که بدست آورده اند بجای سود زیان میبرند. امروز نیز باید راهی بروی جهان باز شود. امروز نیز باید گمراهیها و دژ آگاهیهای فراوانی (که بزرگترین آنها مادیگریست) از میان برداشته گردد. یک جمله بگویم: امروز نیز باید یک زندگانی نوینی آغاز گردد.

میخواهم بگویم: این کوششهای ما و این راهی که آغاز کرده ایم، یکی از کارهای نایوسان جهان است و این را بپای کارها یا داستانهای دیگری نتوان برد. این از آیین جهانست که چنین راهی جهانیان باز شود.

من نمیتوانم همه سخنان را در یک گفتار بگنجانم. یک جمله میگویم: پیشآمدهای جهان پایندان پیشرفت ماست.

امروز جهان بیکراه بن بستی افتاده و جهانیان در کار خود مانده اند و پس از آنهمه دانشها نمیدانند چه کنند و چه راهی پیش گیرند. یگانه راهی که مردمان را از این سرگردانی تواند رهانید راه ماست.

چنانکه گفتم اروپاییان چون بتکان آمده در دانشها به پیشرفت برخاسته بودند و افزارهای شگفت و زودکار نوینی برای زندگانی پدید میآوردند، سخت بخود میآلیدند و بجنبش خود مینازیدند. در همه جا گمان میرفت که یگراه نوینی بروی جهانیان باز شده و آن پایندان نیکبختی مردمان خواهد بود. در آسیا و دیگر جاها مردمان بتکان آمده بفرافتن زندگانی اروپایی میکوشیدند و آنرا پیشرفتی برای خود می‌شماردند.

ولی امروز شما میبینید که از آن جنبش اروپایی جز بدبختی نیفزوده و آن امید و نازش اروپاییان در جای خود نبوده. این یک چیستان شده است که اروپاییان هر افزاری که میسازند آنرا مایه آسانی کارها می‌شمارند و بمردمان نوید آسایش میدهند، ولی آزمایش بیکبار وارونه آنرا نشان میدهد. مثلا اروپاییان اتومبیل میسازند که ده روز راه را در یکروز می‌پیماید، تلگراف و تلفون میسازند که از صدها فرسنگ پیام میرساند، ماشینهای بافندگی و ریسندگی و کارندگی میسازند که کارهای بسیار سختی را با آسانی انجام میدهد، از اینرو بایستی این افزارها مایه آسایش آدمیان گردد و زندگانی را آسانتر و خوشتر گرداند. لیکن در آزمایش وارونه آن رخ مینماید و آشکاره دیده میشود که بهر کجا که این افزارها رسیده سختی زندگانی روز افزون بوده است.

این آزمایش یک چیزی را روشن میگرداند و آن اینکه برای آسانی زندگانی و آسایش مردمان تنها افزار بس نیست، بلکه یک چیز دیگری ارجدارتر از افزار نیز باید بود و آن یک شاهراه خدایست، همین شاهراهی که ما بروی جهان باز میکنیم.

امروز اروپاییان یا باید از جنبش سیصد ساله خود درگذرند و از دانشها چشم پوشند و بحال پیش از آن باز گردند (که هرگز نشدنیست) و یا بگفته های ما بگروند و در این شاهراه با ما همراهی نمایند، و این بیگمانست که خردمندان و پاکدلان - بویژه از میان دانشمندان اروپا - با ما هم آواز خواهند گردید و در این کوششها با ما همدستی خواهند کرد. اینها همه یاوریهای خداست.

آری در این کار ما یک شگفتی هست و آن اینکه چرا چنین راهی از میان ایرانیان آغاز شده. این مردم که سالهاست بزبونی افتاده و بدرماندگی خو گرفته اند، این مردم که سالهاست از هر پیشآمدی شکست خورده اند و نومیدی در دلهاشان ریشه دوانیده، این مردم که رستگاری و خرسندی و سرفرازی و اینگونه معنیهای بسیار گرانمایه از اندیشه شان بسیار دور افتاده، مردمی که گوشه‌اشان بگرافه سراییهای شاعران و یاوه بافیهای صوفیان و بدمست بازیهای خراباتیان آشنا و دلهاشان از باورهای بیپای کیشها آکنده است، مردمی که در کتابها میخوانند:

چه کودک لب از شیر مادر بشست به گهواره محمود گوید نخست

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

و صد از اینگونه گزافه های سرسام آمیز که زشتی آنها را در نمی یابند. مردمی که ما صد بدآموزی از شاعران برخشان میکشیم و پاسخی نمیتوانند و باز دست از هواداری آنان برنمیدارند و آشکاره بروی نادانی پا میفشارند، مردمی که چهارده کیش میدارند و هر چهارده آنها گمراهی و بیدینیست، آنچنان راهی از میان اینچنین مردمی آغاز یافته است. ما میگوییم: باید همه از روی آمیغها زیست و این مردم از آمیغها بسیار دورند، اینها دلهاشان پر از اندیشه های قلندرانه صوفیان و پندارهای رندانه خراباتیانست که در میان روشنی و تاریکی و داد و ستم و هست و نیست جدایی نگزارند و جهانی باین شگفتی و آراستگی را هیچ اندر هیچ شمارند.

آری این خود شگفت است. همانا خدا نخواسته همه سرفرازیها بهره اروپا گردد. چون جنبش دانشها و سرفرازی آنها از غرب آغاز گردیده بود، چنین میسریده که این جنبش هم از شرق آغاز گردد. از آنسوی در ایران در میان همین توده آلوده تباه، دلهای پاک فراوانست. ایرانیان چه در نیروهای روانی و چه در ساختمان تنی از اروپاییان و دیگران کمتر نیستند، و این آلودگیها در آنان از مونهاشان نمیباشد. اگر دیگران ندانند ما نیک میدانیم که سرچشمه این تباهی در توده ایران، آن بدآموزیهای رنگارنگ و پریشانست که از هزارسال باز در این کشور (بلکه در میان بیشتر شرقیان) رواج میداشته است و مغزها را آکنده گردانیده، و ما اکنون به برانداختن آن بدآموزیها میکوشیم، بدرد از ریشه اش چاره میکنیم.

آری انبوهی از ایرانیان و دیگران، فهمها و خردهاشان بیکاره گردیده و دیگر چاره نخواهد پذیرفت. لیکن اینها همگی نیستند و شما ببینید که چگونه کسانی از دور و نزدیک، از پیران و جوانان، زنان و مردان رو بسوی این آمیغها میآورند و تشنه وار میپذیرند، و بهمدستی و همراهی میکوشند، و هنوز آغاز کار است و هزاران از این نیکمردان پیدا خواهند شد.

ما خواهیم توانست از این نیکمردان و نیکزنان سپاهی آراییم - سپاهی خدایی، سپاهی بهر جنگیدن با گمراهیها و نادانیها. ما میگوییم «باید جنگ را با بدیها کرد» و خودمان در آن راه پیشگام خواهیم گردید.

بارها گفته ایم در جهان، نیرو تنها نیروی توپ و تانک نیست. نیروهای دیگری نیز هست که توپ و تانک را از آوای اندازد. در جهان بزرگترین نیروها نیروی آمیغهاست.

ما چون در ایرانیم رنجها میکشیم و از مردم تباه خرد، آزارها میبینیم. اینان در برابر ما بهایهوی میپردازند و بیفرهنگی دریغ نمیگویند، ما را گرفته نمیگذارند آوازان بگوشهای دیگران رسد. لیکن اینها نه همیشه گیسست. اینها جز برای چندگاه نیست و از میان خواهد برخاست.

ما با دشواریهای بسیار روبرو هستیم. لیکن نیروی ما بسیار است و هیچگاه در برابر این دشواریها ناتوان نخواهیم ماند.

این را یک مثلی میآورم: چنانکه گفته ایم در ایران چهارده کیش هست که میباید گفت چهارده کشور و چهارده توده و چهارده آرمان میباشد. یکی از گرفتاریهای بزرگ ایران همینست و بیگمان همیشه نیکخواهان در آرزوی برداشتن آنها بوده اند که همگی مردم بیکراه در آیند. ولی آیا توانستندی؟!..

شما چنین انگارید که گروهی این اندیشه را دنبال میکنند. آیا چکار باید کنند؟.. از چه راه پیش آیند؟.. آیا با خواهش و پند تواند بود؟.. اگر یک نشستی برپا کرده و از هر کیشی دو سه تن پیشروانی را بآنجا خوانده و زیان این پراکندگی را باز نموده خواستار شدندی که آن کیشها را رها کنند و همگان بیک کیش درآیند، هوده ای بدست آوردندی؟.. آیا میشود که کسی را با خواهش و لابه از باورهای خود باز گردانید؟!.. مگر پیروان این کیشها با دلخواه بآنها گرویده اند که با دلخواه توانند از آنها دست برداشت؟!..

کسانی چنین میپندارند که چون زور و نیرو در دست آدمی باشد هر کاری تواند کرد. بینیم آیا در اینجا از زور کاری توانستی پیش رفت؟!.. اکنون چنین انگارید که دولت ایران یک قانونی بگذراند که همگی ایرانیان باید بیک کیش درآیند، آیا از این کار هوده ای توان برداشت؟!.. آیا با زور و قانون باورهای مردم را از مغزهاشان بیرون توان آورد؟!.. پس راه چیست؟..

راه یکی بیش نیست، و آن اینکه معنی راست دین و آمیغهایی که باید در دین جای گزیند روشن گردد و بیایی آن کیشها آشکار آید. زمانی در اینجا نیز مردم بدو دسته خواهند گردید: یکی آنان که فهمها و خردهاشان بیکاره گردیده که همچنان در گمراهی پای خواهند فشارد. دیگری آنان که فهمها و خردهاشان تواناست و کار میکند که همگی آمیغها را پذیرفته بیکراه خواهند درآمد.

این یک مثل را آوردم که نشان دهم آنچه را که زور و نیرو یا خواهش و لابه یا دیگر چیزها انجام نتواند داد، آمیغها تواند داد. نشان دهم که این راه خدایی که ما آغاز کرده ایم خود پایندان پیشرفت خود میباشد. بسخن بیش از این دامنه نمیدهم: این کوششهای ما بخواست خداست. خدا این را خواسته و افزار و راه پیشرفتش را آماده و گشاده گردانیده، از ما آنچه میباید کوشیدنست که این آمیغها را در همه جا پراکنده گردانیم و با گمراهیها و نادانیها نبرد کرده آنها را براندازیم، و هر که را از دور و نزدیک، از پیر و جوان، و از زن و مرد شاینده میبایم، با این آمیغها آشنا گردانیم.

اینست آنچه از ما میباید. اینست معنی آنچه میگوییم: «خدا با ما است»

این پرسش و پاسخ در زمستان سال ۱۳۲۱ بوده که در همان زمانها یکبار در پرچم نیمه ماهه و یکبار برویه کتاب جداگانه بچاپ رسیده و اینک پس از دو سال و نیم بار دیگر (با اندک دست بردن) بچاپ رسانیدیم. در این دو سال و نیم چیزهای بسیاری رخ داده و گواهیهای روشن برآستی این نوشته پدیدار گردیده. در این دو سال و نیم در ایران تکان بزرگی در راه پاکدینی پدیدار گردیده که بدخواهان و نادانان بتلاش سختی افتاده و با آنکه دسته های پراکنده ای هستند، دست بهم داده در چند شهر آشوبها پدید آورده اند و بکسانی گزندها رسانیده اند. در تهران بدکردارانی را برانگیخته اند که در خیابان بسر نویسنده این نوشته ها ریخته، دو گلوله بتنش زده، سیزده زخم چاقو بسر و رو و سینه اش رسانیده اند. ولی از همه این دژ کرداریها جز شرمندگی و روسیاهی بهره نبرده اند، و همان تلاشهای دژخویانه آنان شوند دیگری به پیشرفت پاکدینی گردیده و راز «خدا با ما است» هرچه آشکارتر شده.

ولی ما آنها را بدیده نمیگیریم. در این دو سال و نیم از گردش جهان گواهیهای بزرگتر دیگر برآستی این سخنان پدیدار شده. هنگامیکه این سخنان نوشته میشد گرماگرم جنگ دولتهای بزرگ اروپا و آسیا بود. اکنون که جنگ پس از کشتارها و ویرانکاریهای بسیار پایان پذیرفته، از همه جا آواز برمیخیزد که باید دیگر جنگی در جهان پیش نیاید. بویژه پس از آنکه در پایان جنگ ژاپون بمب اتمی بکار رفته و هراس آن دلها را پر گردانیده.

هیچ جای گفتگو نیست که با این آمادگیها که دولتهای بزرگ راست، و با آن افزارهای ویران کننده (بلکه نابود سازنده) که در دسترس آنها میباشد، باید از جنگ بیکبار پرهیزیده شود. زبانی که از جنگ پس از این تواند بود بزرگتر از آنست که توان اندیشید.

در آن باره جای هیچ گفتگو نیست. گفتگو در آنست که آن کدام آیینست که میتواند آدمیان را بی آنکه نیازی بجنگ دارند راه برد؟.. بیگمان همین آیین پاکدینی.

در پایان سخن، ما باید بار دیگر بگوییم: «پیشآمدهای جهان پایندان پیشرفت ماست».

واژه‌نامه

چخش - (همچون جهش) مجادله	آرمان - آرزوی بزرگ
چندان - آنقدر	آز - حرص
چندین - اینقدر	آسمانه - سقف
چیرگی - تسلط ، غلبه	آفرش - خلقت
چیره - مسلط ، غالب	آفریدگان - آفریده ها ، مخلوقات
خوراک - آنچه خورند	آگندن - پر کردن
داراک - آنچه دارند ، مال	آگنده - پر
دانگیها - غلات و حبوبات	آمیخ - حقیقت
درآمدن - وارد شدن	ارج - ارزش
دربایست - لازم	ارجدار - ارزشمند
دژ آگاهانه - وحشیانه	از چند سال باز - از چند سال قبل تا حال
دژ آگاهی - فرهنگ نادیدگی	انگاشتن - فرض کردن
دژ خویانه - از روی بدخویی	انگیزه - محرک
دژ کرداری - بد رفتاری	باز نمودن - بیان کردن
دستاویز - بهانه	بدیده گرفتن - در نظر گرفتن
رستنی - گیاه	باهمی - یگانگی ، اتحاد
رشک - حسد	بسامان - منظم
رویه - ظاهر ، صورت	بسیج - تدارک
زندیدن - شرح دادن	بهر - برای
سات - صفحه	بیکبار ؛ بیکباره - بکلی ، یکدفعه
سامان - نظم	بیوسیدن - انتظار داشتن
سپهر - طبیعت	پایندان - ضامن
ستر سنده ؛ سترسا - محسوس	پتیاره - بلا
سزنده ؛ سزا - روا ، جایز	پروا - توجه
سزیدن - روا بودن ، جایز بودن	پوشاک - آنچه پوشند
شاینده ؛ شایا - شایسته	جستار - (همچون گفتار) مبحث

شوند - (همچون بلند) علت ، سبب

کاچال - اثاث خانه

گستراک - آنچه گسترند ، فرش

گوهر - اصل ، ذات

مون - خاصیت یک چیز

میانجی - شفیع ، واسطه

نایوسان - غیر منتظره

ناسترسا - نامحسوس

ورجاوند - مقدس ، خدایی

هنایش - (همچون همایش) اثر

هنایندہ ؛ هنایا - مؤثر

هودہ - نتیجه